

زمینه‌های ساختاری دولت پهلوی و تأثیر آن بر شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران

عارف برخوردار^{۱*}، علیرضا صدرا^۲

۱. استادیار مرکز مطالعات عالی انقلاب اسلامی، دانشگاه تهران

۲. دانشیار رشته علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۰۹

چکیده

ایران، قبل از انقلاب اسلامی، مانند جوامع دیگر از مجموعه‌ای از ساختارها تشکیل شده بود. اقدامات گفتمان پهلوی سبب فعال کردن عوامل تنش خیز درون این ساختارها و درنهایت، شکل‌گیری شکاف‌ها و تعارض‌هایی در آنها شد. در چنین شرایطی، نوعی وضعیت نامتعادل ساختاری به وجود آمد. در نتیجه، فشارهایی بر نیروهای اجتماعی وارد آورد و وضعیت موجود در نظر مظهرم ناعادلانه، ناکارآمد و عقب‌افتاده جلوه کرد. این نیروهای اجتماعی از هم تجزیه و گروه‌بندی‌های اجتماعی تکوین شد و این امر سبب ایجاد وضعیت بی‌ثبات و به تبع، اوضاع مطلوبی برای حرکت جمعی در جامعه گردید. در این راستا، عقایدی شکل گرفت که به دنبال دگرگونی و عدالت در ایران بود. اسلام سیاسی شیعی و انقلابی در بین سایر باورهای عمومی مؤثرتر بود و توانست به رهبری امام خمینی (ره) و همگام با عوامل تسریع‌بخش به سوی انقلاب، زمینه‌ساز تحولات انقلابی در ایران شده و درنهایت، سبب شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران شود. نوشته حاضر، به روش تحلیلی توصیفی است و در قالب نظریه رفتار جمعی اسملسر، این فرایند را بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌گان

اسلام سیاسی شیعی، انقلاب اسلامی، تعارض‌ها، ساختارها، شکاف‌ها.

مقدمه

به شیوه معمول عمل و زندگی، رفتار می‌گویند. در روان‌شناسی نیز واکنش فرد را رفتار تعریف می‌کنند. «رفتار جمعی عبارت است از الگوهای رفتاری بی‌ساختار، خودانگیخته، هیجانی و پیش‌بینی‌ناپذیر. افرادی که از رفتار جمعی پیروی می‌کنند، در برابر محرک خاصی که ممکن است شخص دیگر یا حادثه معینی باشد، واکنش نشان می‌دهند» (کوئن، ۱۳۸۴: ۳۲۳). رابرت پارک، واضع اصطلاح رفتار جمعی، در اثرش درباره رفتار جمعی، آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «رفتار جمعی از هر گردهمایی انسانی نشئت می‌گیرد که در آن هر فرد، در اثر خلق یا وضع روحی که هرکس در آن سهمی دارد و در شکل‌یابی آن شرکت داشته است، به سوی عمل یا اندیشه‌ای رانده می‌شود» (جولیوس و کولب، ۱۳۷۶: ۴۴۲).

نیل اسملسر در کتاب *تئوری رفتار جمعی*، رفتار جمعی را عبارت می‌داند از بسیج غیرنهادمند برای بازسازی بخشی از کنش، براساس عقیده‌ای تعمیم‌یافته (اسملسر، ۱۳۸۰: ۱۲) و کنش اجتماعی را تلاش قاعده‌مند یک کنشگر تعریف می‌کند که در زمینه محیطی یا موقعیتی، به دنبال دستیابی به هدف یا اهداف مطلوب است (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۴۴).

نیل اسملسر اشکال رفتار جمعی را شامل این احساسات می‌داند: هراس، هیجان جمعی (هوس جمعی، رونق تجاری، موقعیت‌سنجی و احیای دینی)، طغیان خصومت‌آمیز، جنبش معطوف به هنجار (شامل جنبش اصطلاحی) و جنبش معطوف به ارزش (شامل انقلاب سیاسی و دینی، شکل‌گیری فرقه‌ها و جنبش‌های ناسیونالیستی و...). وی در ادامه، شش شرط را به‌عنوان عوامل اولیه و تعیین‌کننده رفتار جمعی ذکر کرده است که عبارت‌اند از: زمینه ساختاری، فشار ساختاری، باور تعمیم‌یافته، عوامل شتاب‌دهنده، بسیج برای اقدام، عملیات کنترل اجتماعی (اسملسر، ۱۳۸۰: ۲۶-۲۰).

بنابر آنچه گفته شد، انقلاب سیاسی نوعی جنبش معطوف به ارزش است. برای شکل‌گیری نوعی رفتار جمعی به نام انقلاب، باید زمینه ساختاری آن جامعه مساعد بسیج عمومی و رفتار جمعی باشد. اگر بخواهیم مراحل برای انقلاب در نظر بگیریم، این مراحل عبارت‌اند از:

۱. زمینه‌های ساختاری تنش خیز به‌واسطه برخی اقدامات فعال و فشارهایی بر جامعه و نیروهای اجتماعی تحمیل می‌شود؛
۲. نیروها برای پیدا کردن راه‌حل به همکاری با یکدیگر تشویق شوند؛
۳. مردم باور یا ارزشی را به‌عنوان آلترناتیو می‌پذیرند که به دنبال تحقق عدالت در جامعه باشد و به‌عنوان باور تعمیم‌یافته، راه‌حلی ارائه دهد؛
۴. برخی عوامل تسریع‌بخش به‌سوی رفتار جمعی، جامعه را به واکنش جمعی وا می‌دارد و بسیج و حرکت جمعی شکل می‌گیرد؛
۵. در این مرحله، رهبری بسیج کنشگران را بر عهده می‌گیرد؛
۶. در انتها، نیروهای کنترل و سرکوب

اجتماعی در نظام، توان لازم را برای جلوگیری و سرکوب رفتار جمعی از دست می‌دهند و انقلاب شکل می‌گیرد.

از این رو، زمینه‌های ساختاری هر جامعه، نقطه شروع رفتار جمعی و بسیج عمومی است که به انقلاب می‌انجامد. بنابراین، باید دریابیم که زمینه ساختاری چیست؟

زمینه ساختاری به معنای آن است که ساختار جامعه باید به گونه‌ای باشد که شکل خاصی از رفتار جمعی در آن به وقوع بپیوندد (کوئن، ۱۳۸۴: ۳۲۷-۳۲۴؛ اسملسر، ۱۳۸۰: ۲۶-۲۰). جواد صباغ جدید، متأثر از کتاب تئوری رفتار جمعی اسملسر، در تعریف شرایط و زمینه‌های ساختاری می‌نویسد: «زمینه‌های ساختاری عبارت است از شرایط کلی اجتماعی یا عوامل و شرایطی که در ساخت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نظام مستقر وجود دارد و در صورت رشد یا ادامه، باعث ایجاد تنش و تعارض در جامعه می‌شود.» (صباغ جدید: ۳۲-۵۱). در جای دیگر بیان می‌کند: «زمینه‌های مساعد ساختاری، شرایط کلی اجتماعی مساعدی است که برای شکل‌گیری رفتار جمعی لازم است. شرایط مساعد ساختاری در بالاترین مرتبه خود بروز نوع خاصی از رفتار جمعی را مجاز می‌داند و بنابراین، باید زمینه مساعد ساختی وجود داشته باشد تا یک رفتار جمعی شکل بگیرد؛ مثلاً اگر در جامعه‌ای تمایزات نژادی و قومی وجود نداشته باشد، زمینه ساختی برای جنبش‌های نژادی مساعد نیست» (همان).

زمینه ساختاری عبارت است از شرایط کلی اجتماعی یا وضعیت و زمینه‌های تنش خیز درون ساختارهای یک جامعه که اگر فعال شوند، باعث ایجاد تعارض‌ها و شکاف‌هایی در آن ساختارها می‌شود. این شکاف‌ها و تعارض‌ها، به نیروها و گروه‌های اجتماعی فشار می‌آورد و سبب نارضایتی آنها می‌شود. سپس نیروهای اجتماعی تجزیه شده و گروه‌بندی‌های اجتماعی تکوین می‌یابد. در ادامه، اعتراض و کنش جمعی افراد جامعه شکل می‌گیرد. از این رو، اگر زمینه ساختاری تنش‌خیز در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی وجود داشته باشد و به واسطه برخی اقدامات فعال شوند، تعارضات شکل گرفته و فشارهایی به برخی افراد در جامعه وارد می‌شود و این افراد محرومیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی را که به واسطه این فشارها به آنها وارد شده، درک می‌کنند و نارضایتی و تضاد منافع ایجاد می‌شود؛ در نتیجه، زمینه مناسبی برای حرکت انقلابی و کنش جمعی شکل می‌گیرد.

رویداد منحصر به فرد انقلاب اسلامی در ایران نیز استثناً بر این قاعده نیست. با توجه به اینکه حکومت‌های پهلوی اول و دوم، بر ایند جامعه و مردم ایران نبودند، سیاست‌ها و عملکردهای آنها نیز متناسب با فرهنگ و ساختارهای جامعه ایران نبود. از این رو، اقدامات این دولت‌ها سبب فعال شدن عوامل تنش‌خیز درون ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی

جامعه ایران و ایجاد شکاف‌ها و تعارض‌هایی در این ساختارها شد. این امر خود سبب ایجاد فشارهایی بر سیستم و نیروهای اجتماعی و افراد جامعه شد و وضعیت را برای آنان ناعادلانه و ناکارآمد نشان داد. در نتیجه، زمینه ساختاری مطلوبی برای شکل‌گیری حرکت جمعی فراهم کرد.

در حوزه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، عواملی همچون شهرنشینی پرشتاب، گسترش آموزش عالی، ازهم‌گسیختگی هنجارها و ارزش‌ها، توسعه وابسته و گسترش نابرابری، عامل فشار ساختاری و احساس محرومیت اجتماعی و اقتصادی شده بود. در زمینه ساختارهای مذهبی و فرهنگی اقدامات دولت پهلوی، سبب هدید هویت فرهنگی و شیعی جامعه و دوپارگی آن و در نتیجه، ایجاد تنش در امور اعتقادی و فرهنگی مردم و جامعه شده بود. در امتداد چنین تنش‌ها و فشارهایی که بر نظام و نیروهای اجتماعی وارد شد، این وضعیت از نظر آنان ناعادلانه، ناکارآمد و عقب‌مانده جلوه کرد و به تبع، سیستم و نیروهای اجتماعی و کنشگران از نظر کارکرد سیستمی و روانی تحت فشار قرار گرفتند و دچار اختلال شدند. و در نهایت نارضایتی از وضع موجود را به دنبال آورد.

در پی این اقدامات، وضعیت مساعد ساختاری برای ایجاد حرکت جمعی و بی‌ثباتی و نارضایتی به وجود آمد. سپس، از آنجا که جامعه ایران مذهبی بود، اسلام شیعی به عنوان آلترناتیو و باور عمومی مردم پذیرفته شد. در پی چنین وضعیتی، عملکرد نامطلوب کارگزاران حکومتی و سازمان‌های کنترل اجتماعی و سرکوبگر گفتمان پهلوی به عنوان عوامل شتاب‌دهنده به انقلاب در سرعت بخشیدن به این حرکت جمعی بسیار مؤثر واقع شدند. در نهایت، این نقش رهبری امام خمینی (ره) در بسیج انقلابی بود که با رهبری آگاهانه و ایدئولوژی اسلام سیاسی شیعی، زمینه‌ساز شکل‌گیری استثنایی‌ترین انقلاب جهان شد. متن حاضر، در پی پاسخ به این سؤال است: زمینه‌های ساختاری دولت پهلوی چگونه بر شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران تأثیر گذاشته است؟

زمینه ساختاری و تأثیر آن بر شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران

بررسی علل وقوع انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) ذهن بسیاری از پژوهشگران را درگیر خود کرده است. برخی اقتصاد، برخی استبداد، برخی نوسازی، برخی توطئه غرب و آمریکا، برخی عرفان و برخی نیز مذهب را عامل این انقلاب می‌دانند. این مقاله، علت شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران را با تأکید بر زمینه‌های ساختاری دولت پهلوی طی چند مرحله تبیین خواهد کرد.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، ساختارهای متعددی در هر جامعه وجود دارد

و انقلاب یا جنبش، زمانی در جامعه‌ای رخ می‌دهد که زمینه مناسب ساختاری برای انقلاب در آن جامعه فراهم باشد. جامعه ایران قبل از انقلاب نیز دارای ساختارهای متعددی بوده است. اقدامات دولت پهلوی باعث فعال شدن عوامل تنش‌خیز درون این ساختارها شد و شکاف‌ها و تعارض‌هایی در آنها به وجود آورد. این شکاف‌ها، هم نارضایتی و بی‌عدالتی به وجود آورد و هم در کنار عوامل فردی و نقش رهبری امام خمینی(ره)، زمینه‌ساز ظهور انقلاب اسلامی ایران شد. در ادامه، به بررسی این ساختارها و شکاف‌ها و تعارض‌های آن و سپس حرکت امام خمینی(ره) و عوامل تسریع‌بخش به سوی انقلاب و در نهایت، انقلاب خواهیم پرداخت.

۱. وضعیت ساختار سیاسی

در خصوص وضعیت ساختار سیاسی در ایران دوره پهلوی باید به عوامل متعددی توجه کرد؛ اولین عامل، نوع نظام سیاسی در ایران است. در مورد نوع نظام سیاسی در ایران خصوصاً دوره محمدرضاشاه، پژوهشگران انواع متعددی را ذکر کرده‌اند. هرچند پس از انقلاب مشروطه، نوع نظام سیاسی در ایران از نظر تاریخی نظام پادشاهی مشروطه بود؛ اما به طور واقعی، برخی آن را پاتریمونیا و برخی آن را نئوپاتریمونیا (خصوصاً دوره محمدرضا) می‌دانند (افضلی، ۱۳۸۶: ۵۶؛ زارع، ۱۳۷۹: ۲۸۹).

از نظر ماکس وبر، «پاتریمونیا شکل متأخر نظام‌های سنتی و نتیجه تغییر و تحول در ساخت قدرت پدرسالاری است. بدین صورت که با توسعه دستگاه دیوانی و اداری و به‌ویژه دستگاه نظامی، اقتدار سنتی پدرسالاری به نظام موروثی و پاتریمونیا تغییر شکل می‌دهد. سیادت پاتریمونیا سیادتی سنت‌گراست که قدرت شخصی در آن اعمال می‌شود؛ اما نئوپاتریمونیا، شکل تحول‌یافته‌ای از سلطه پاتریمونیا است. بدین صورت که در نئوپاتریمونیا یا سلطانیسم، اعمال قدرت بدون رعایت سنت و با تکیه بر اختیار و خودکامگی سلطان صورت می‌گیرد. در نئوپاتریمونیا، حیطة اختیار و خودکامگی توسعه فوق‌العاده‌ای یافته است» (وبر، ۱۳۷۴: ۳۵۰).

ویژگی‌های رژیم‌های پاتریمونیا عبارت است از: ۱. شخصی بودن قدرت و سیاست؛ ۲. حاکمیت اصل تقرب و ارادت محوری به جای شایسته‌سالاری؛ ۳. غیررسمی بودن روابط قدرت؛ ۴. وجود ستیز متوازن در جامعه؛ ۵. اهمیت نظامیگری (وبر، ۱۳۷۴: ۳۵۰). جواد صباغ معتقد است: «همین ویژگی‌ها را نیز باید برای رژیم‌های نئوپاتریمونیا قائل شد؛ با این تفاوت که در رژیم‌های نئوپاتریمونیا اولاً برخلاف نظام‌های پاتریمونیا، ویژگی توجیه دینی مشروعیت برای نئوپاتریمونیا از اهمیت چندانی برخوردار نیست و عناصر جدیدی از قبیل شبه‌مدرنیزاسیون یا پشتیبانی خارجی جایگزین مذهب می‌شود. ثانیاً رژیم‌های نئوپاتریمونیا

دارای ویژگی‌های دیگری هستند که شامل نوسازی ظاهری، سطحی و برون‌زا یا شبه‌مدرنیزاسیون، خودکامگی یا مطلقه شدن قدرت نزد حاکمان، فساد گسترده و عمیق در اجزا و ارکان نظام، حذف کلیه گروه‌های صاحب امتیاز اعم از گروه‌های قدرت، ثروت و منزلت از صفحه سیاسی و اجتماعی (انسداد)، بخشش و عطایای گسترده از سوی حاکم است» (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۸۱-۷۷).

باتوجه به ویژگی‌های مذکور و بررسی دیدگاه برخی پژوهشگران و بررسی‌های تاریخی، درمی‌یابیم پس از سقوط دولت قاجار و به قدرت رسیدن رضاخان، رژیم با ساخت سیاسی نئوپاتریمونیا ل به وجود آمد. جواد صباغ جدید معتقد است: «در زمان قاجار، سیاست سنتی مبتنی بر پاتریمونیا لسم مرتبه‌ای در ایران برقرار بوده است. بدین معنی که هرچند شاه قاجار در مرکز دوایر مربوط به سلسله مراتب قدرت قرار داشت، اما تمرکزگرایی شدید و مطلقه بودن قدرت شاه بدان معنی که در مورد همه افراد و گروه‌ها و تمام قلمرو سرزمینی خویش نفوذ داشته باشد، به وجود نیامده بود» (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۹۳).

رسول افضلی بر این باور است: «دولت پهلوی، برخلاف دوره قاجار، نفوذش بسیار زیاد شد و از طریق به کارگیری نیروی سرکوب و بوروکراسی مدرن، بحران نئوپاتریمونیا لسم را حل کرد. رضاخان و بعدها محمدرضا شاه با بهره‌گیری از حمایت خارجی و درآمدهای دریافتی با ایجاد نیروی پلیس سرکوبگر، دایره اختیارات و قدرت خویش را تا آنجا گسترش دادند که علاوه بر آنکه در مرکز سلسله مراتب قدرت بودند، به عنوان محوری فعال و نیرومند، گرداننده همه اموری بودند که در بردارنده سایر نخبگان رسمی بود. بدین سان، نظام پاتریمونیا ل مرتبه‌ای به نئوپاتریمونیا لسم دیکتاتوری تبدیل شد» (افضلی، ۱۳۸۶: ۲۴۰-۲۲۷).

عامل دیگر در خصوص وضعیت ساختار سیاسی، دست‌نشانده‌گی و سلطه‌پذیری رژیم پهلوی بود. کودتای ۲۸ مرداد به رهبری آمریکا علیه مصدق و بازگشت محمدرضا به حکومت که با حمایت آمریکا و انگلیس صورت گرفت، شروع ایجاد حکومتی وابسته و سلطه‌پذیر در ایران بود. مارک جی گازیورسکی معتقد است: «حمایت آمریکا از شاه و ایجاد رابطه حامی پیروی بین آمریکا و ایران، باعث دستیابی حکومت شاه به درجه بالایی از خودکامگی و استقلال عمل از طبقات اجتماعی شد. حکومت شاه در اثر این استقلال عمل نسبت به فشارهای درونی اجتماعی برخوردی غیرمسئولانه داشت و سیاست‌های او به دور از منافع و نیازهای جامعه بود. شاه سیاست‌های اقتصادی معینی را دنبال می‌کرد که غالباً بسیار نامناسب با شرایط اقتصادی ایران بود، به همین جهت، فقر و نابرابری پابرجا ماند و شکوفایی نفتی دهه ۱۹۷۰، علاوه بر اینکه این استقلال عمل را قوت بخشید، با سوءمدیریت نابهنجار همراه شد. بنابراین، بهبود وضع را برای عامه مردم به بار نیاورد. استقلال عمل حکومت آن را قادر ساخت تا در برابر فشار فزاینده

گروه‌های طبقاتی متوسط و سطح پایین، برای دگرگونی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مقاومت کند» (گازویورسکی، ۱۳۷۳: ۱۹۹).

از نظر گازویورسکی، «این روابط سلطه‌آمیز ایران و آمریکا که باعث تقویت حکومت و قاندرساختن آن برای دستیابی به استقلال عمل بود، همچون یک عامل ساختاری بیرونی به کار افتاد و مانع از نقش‌آفرینی طبقه متوسط نوین و طبقه کارگر صنعتی شد که بر اثر شیوه تولید جدید در ایران به وجود آمده‌اند. طبقه متوسط نوین در زمان حکومت مصدق، برتری و توانایی خویش را برای حکومت کردن نشان داد و چنانچه عوامل ساختاری بیرونی دخالت نداشتند، این طبقه می‌توانست به موفقیت دست یابد؛ اما ایجاد حکومتی وابسته با استقلال عمل بالا این روند را از هم گسست و باعث تسهیل سلطه رژیم بر بخش‌هایی از طبقه متوسط نوین شد» (گازویورسکی، ۱۳۷۳: ۴۳۵).

عامل دیگر وضعیت ساختار سیاسی، خودکامگی بود. سلطانیسم رضاشاه را باید سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۲۰ و دوره حکومت سلطنتی محمدرضا را باید سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۲ دانست. پدر و پسر در این دوره‌ها به تمرکز بیشتر قدرت و تشدید خودکامگی پرداختند (افضلی، ۱۳۸۶: ۹۱). محمد علی همایون کاتوزیان در این خصوص معتقد است: «دولت، مالکیت واقعی زمین و سرمایه را در اختیار داشت و بنابراین، همواره فوق طبقات و فراتر از قانون عمل می‌کرد» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۴).

نبود قانون، نبود تحرک اجتماعی و نبود نهادهای اجتماعی سازمان‌یافته و پیوسته، مهم‌ترین عناصری بودند که باعث پایداری حکومت خودکامه و تا حد زیادی، مانع توسعه اجتماعی، اقتصادی، علمی و تکنولوژی مستمر شدند.

عامل دیگر وضعیت ساختار سیاسی جامعه ایران، رانتیربودن دولت پهلوی بود. دولت رانتیر دولتی است که مقادیر درخور توجهی از رانتهای خارجی را به شکل منظم دریافت می‌کند (ریکاردو، فصل ۲، ۳ و ۵). دولت رانتیر ویژگی‌هایی دارد: ۱. دریافت‌کننده اصلی رانت است و طبعاً اساسی‌ترین نقش را در توزیع و هزینه‌کردن رانت‌ها برعهده دارد؛ ۲. سهم درآمدهای رانتی در درآمد دولت باید بیش از ۴۲ درصد کل درآمدهای دولت باشد؛ ۳. در این دولت گروه بسیار کوچکی از افراد جامعه در تولید اکثر ثروت و درآمد نقش دارند؛ ۴. منبع رانت باید خارجی باشد، نه فعالیت‌های اقتصادی تولیدی داخل (H. beblawi. G luciani.p11.12).

علاوه بر مسائل فوق، تأثیر رانت بر دولت شامل استقلال دولت از جامعه، بی‌نیازی دولت از ایجاد دموکراسی و نهادهای دموکراتیک و تبدیل دولت به توزیع‌کننده رانت می‌شود. از طرف دیگر، رانت باعث تضعیف گروه‌های اجتماعی و رشد بوروکراسی در جامعه می‌شود. (شکاری، ۱۳۷۹: ۶۶؛ افضلی، ۱۳۸۶: ۱۰۳).

بیشتر درآمدهای دولت پهلوی، خصوصاً پهلوی دوم، از نفت بود. به عبارتی، نفت بر اقتصاد

ایران تسلط داشت؛ بنابراین، درصد کمی از افراد جامعه ایران در تولید این درآمد نقش داشتند. از طرف دیگر، در دولت پهلوی نفت همواره عاملی کم‌اهمیت در ایجاد کار و اشتغال بود و افراد اندکی در این زمینه مشغول به کار بودند. همچنین سهم بخش نفت نسبت به بخش‌های دیگر از قبیل کشاورزی، صنعت و خدمات در تولید ناخالص ملی بسیار بیشتر بوده است (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۶۴).

بر اساس ویژگی‌های مذکور می‌توان گفت که ایران در زمان سلطنت محمدرضا، دارای دولتی رانتی بود. محمدرضا با در دست داشتن منابع نفتی، خود را از سایر طبقات جامعه مستقل کرد و در چنین وضعیتی، برخی از طبقات داخل جامعه را به دلیل داشتن پول نفت، تحت‌الحمایه و وابسته به خود کرد و باعث تضعیف برخی طبقات جامعه شد. همچنین برای توزیع رانت در میان طبقات و گروه‌های اجتماعی، کسب مشروعیت و حفظ ثبات سیاسی، نوعی سیستم بوروکراسی دولتی به وجود آورد. جواد صباغ جدید معتقد است: «دولت رانتیر پهلوی اقدام به جذب برخی گروه‌های اجتماعی از جمله بورژوازی کمپرادور، طبقه متوسط جدید و برخی از روشن‌فکران در نظام سیاسی کرد؛ اما در عین حال، به دلیل استقلال از گروه‌های اجتماعی و غرور ناشی از درآمدهای نفتی، گروه‌ها و طبقات سنتی دارای نفوذ از جمله روحانیان و بازاریان را نادیده گرفت و همین دو طبقه توانستند متحد شوند و استقلال خود را از دولت حفظ کنند و بعداً چالشی بزرگ برای حکومت به وجود آورند» (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۱۲۳).

۲. وضعیت ساختار اقتصادی، اجتماعی

به دنبال رشد یا رکود ناگهانی اقتصادی و نوسازی شتابان، تغییر و تحولی در جایگاه‌های باثبات و شرایط اجتماعی پایدار مردم به وجود می‌آید و مردم از شهرها و روستاهای مختلف و فرهنگ‌های گوناگون به شهرهای بزرگ کشیده می‌شوند. در این وضعیت، افراد متفاوتی با پیشینه فرهنگی مختلف در شهر جمع می‌شوند و انواع مختلف هنجارها حاکم می‌شود و هر فرد یا گروه به یک هنجار عمل می‌کند. در چنین وضعیتی، آشفتگی هنجاری رخ می‌دهد و اغلب افراد هنجارهای رسمی موجود را مانع بزرگی برای به دست آوردن اهداف و ارضای نیازهای خود می‌دانند. بنابراین، شروع به مخالفت علیه فرهنگ رسمی حاکم می‌کنند و دست به انقلاب می‌زنند (رفیع پور، ۱۳۷۸: ۲۵۶-۲۳۴).

بر اساس آنچه گفته شد، در جامعه ایران قبل از انقلاب خصوصاً دوره محمدرضا شاه، شهرسازی و توسعه آموزش عالی دو عامل تغییرات اجتماعی بودند که باعث به وجود آمدن گسیختگی و از جا کنده‌گی اجتماعی و آشفتگی هنجاری و به دنبال آن نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جامعه شدند که در پی خود باعث آسیب‌پذیری درونی ساختار اجتماعی حاکم و در نتیجه، ایجاد شکاف و تعارض ساختاری در جامعه گردید. این رویه، زمینه‌ساز

هم‌گرایی و بسیج عمومی گروه‌های ناراضی و در نتیجه، انقلاب به رهبری امام خمینی(ره) شد.

در خصوص مراکز آموزشی در دوران پهلوی خصوصاً پهلوی دوم، باید اذعان شود که سطوح و مراکز آموزش گسترش یافت و تعداد مدارس و دانشگاه‌ها و اعزام دانشجویان به خارج به‌طور گسترده‌ای رشد یافت. دانشجویانی که در دانشگاه‌های داخل درس می‌خواندند، به علت سطح پذیرش دانشجو از طریق کنکور، بیشتر از طبقات فقیر جامعه بودند که بعداً به کانون مبارزه علیه رژیم تبدیل شدند (باری روبین، ۱۳۶۳: ۹۸) یا اینکه بسیاری از اساتید دانشگاه که منتقد یا مخالف رژیم بودند، تفکر خود را به این دانشجویان منتقل می‌کردند.

علاوه بر دانشجویان داخلی، دانشجویان خارجی هشتاد هزار نفر بودند که محمدرضا قصد داشت کادر متخصص خود برای اداره کشور را از آنان تأمین کند. این دانشجویان عمدتاً گرایش‌های چپ، اسلامی و بومی‌گرایی پیدا کردند و در مواجهه مستقیم با غرب، تجربه زندگی و آموزش در غرب و مقایسه آن با نظام ناکارآمد حکومت پهلوی، دلسرد شده و دست به سازمان‌دهی انجمن‌ها و فعالیت علیه نظام زدند (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۱۲۸). بنابراین، هرچند نظام سیاسی پهلوی فرصت‌های تحصیلی، شغلی و مادی مناسب در اختیار طبقه متوسط تحصیل کرده و غیرمذهبی قرار داد؛ ولی به لحاظ سیاسی نتوانست فضای مناسب را برای آنها فراهم کند و این رویه، زمینه‌ساز اعتراض شد.

عامل دیگر وضعیت ساختاری اقتصادی و اجتماعی، شهرنشینی و نوسازی بود. اصلاحات ارضی شاه در دهه ۱۳۴۰، دهقانان سهم‌بر را به خرده‌مالک یا کارگر مزدبگیر فاقد زمین تبدیل کرد. بدین ترتیب، سیل مهاجران روستایی به شهرها سرازیر شد و جمعیت شهری ۴۷ درصد افزایش یافت (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۳۰). مسعود کمالی در این خصوص معتقد است: «این مهاجران که برای کارهای کشاورزی آموزش دیده بودند، اکثراً در شهرها به سمت صنعت و کارهای خدماتی روی آوردند، ولی از جهت آنکه اکثراً بی‌سواد بودند، نمی‌توانستند در کارهای اداری و صنعتی جذب شوند و در نتیجه، به عملگی و کارگری روی آوردند. از طرف دیگر، با توجه به فقر اقتصادی آنان و بالابودن اجاره‌خانه‌ها و کمبود خانه، عده‌ای از افراد، زاغه‌نشینی را در اطراف شهرها به‌وجود آوردند. در نتیجه، فقر و فقدان جا در محیط‌های اجتماعی و اقتصادی مدرن یا سنتی، این افراد را به توده‌های بی‌سامان تبدیل کرد و آنها را به سمت اعتراض و تحولات انقلابی کشاند» (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۹۵).

نوسازی زمانی که با شرایط بومی و زمینه‌های فرهنگی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه منطبق نباشد، سبب شکاف و تعارض ساختاری شده و کم‌کم گسیختگی اجتماعی به‌وجود می‌آورد. دولت پهلوی، خصوصاً محمدرضا شاه، برنامه نوسازی را شروع کرده بود که صاحب‌نظران ویژگی‌های متعددی را برای آن در نظر

گرفته‌اند، از قبیل نوسازی شتابان، توسعه نامتوازن و توسعه وابسته، نوسازی اقتدارگرایانه و شبه‌مدرنیسم (افضلی، ۱۳۸۶: ۱۱۰-۵۳).

عباس زارع معتقد است: «باتوجه به افزایش درآمدهای نفتی‌ای که از اوایل دهه ۱۳۵۰ به وجود آمده بود، سرعت نوسازی در ایران عجولانه‌تر و بلندپروازانه‌تر شد. به جای اینکه نوسازی شتابان بر پایه زیرساخت‌های جدید طرح‌ریزی شود، بر ساختاری قدیمی بنا شده بود که به دلیل ضعف ساختار قدیمی، کم‌کم تنگناها شروع به خودنمایی کرد و در نتیجه، باعث ایجاد تعارضات ساختاری و آشفتگی اجتماعی شد» (زارع، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

یرواند آبراهامیان در همین خصوص می‌گوید: «در زمان پادشاهان پهلوی خصوصاً محمدرضا، تسلط آمرانه حکومت بر اقتصاد، به او این آزادی را داده بود تا اولویت‌های اقتصادی خود را دنبال کند. در زمینه نوسازی، شاه مانند پدرش تابع اراده جاه‌طلبانه خود بود و برای نظر کارشناسان اهمیتی قائل نمی‌شد. لذا باتوجه به اینکه سیاست‌های اقتصادی حکومت، تابع اولویت‌های شاه بود و نه منافع و نیازهای اجتماع، بنابراین ناهماهنگی‌هایی که در ساختار اقتصادی شروع شده بود، به سرعت رشد کرد» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۶۱۳).

«از طرف دیگر، در روند نوسازی‌ای که شاه در پیش گرفت، مجموعه مردم و نخبگان غیرحکومتی نادیده گرفته می‌شدند. در این وضعیت سیاسی عقب‌مانده، سیاست‌مداران سعی می‌کردند وضعیت ساختاری سیاسی را به ساختارهای شاهنشاهی تمرکزگرایی نزدیک کنند. در چنین شرایطی، تضادی اساسی بین ساختارهای سیاسی که توسعه نیافته بودند و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی به وجود آمد که تا حدودی متحول شده بودند. این عامل، جامعه را به سمت انفجار اجتماعی نزدیک می‌کرد» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۲۳).

دولت‌های پهلوی به دولت‌های خارجی وابسته بودند. دولت رضاخان را دولت انگلیس بر ایران تحمیل کرد. این دولت، جایگزین دولت قاجار شد که تحت سلطه روسیه قرار داشت. آمریکایی‌ها دولت محمدرضاشاه را در سال ۱۳۳۲ تثبیت کردند و بنیان‌های یک دولت اقتدارگرا را به وجود آوردند. در واقع، کمک‌های اقتصادی و امنیتی آمریکا به محمدرضاشاه که خود زمینه‌ای برای اقتدارگرایی محمدرضا فراهم کرد نیز باعث افزایش توان سرکوب و یارگیری حکومت در جامعه شد. این وضعیت، زمینه را برای استقلال بیشتر دولت از جامعه فراهم و دولت را بیش از پیش از طبقات اجتماعی و خواسته‌های آنها دور کرد (کمالی، ۱۳۸۱: ۳۶۹؛ لواسانی، ۱۳۷۲: ۲۳ به بعد).

از نظر رسول افضلی، چنین وضعیتی دولت را قادر ساخت سیاست‌هایی را اجرا کند که پیوسته از منافع جامعه به دور بود و بالطبع، به ناآرامی‌های سیاسی دامن زد (افضلی، ۱۳۸۶: ۷۵). این وضعیت خود موجب شکاف و تعارض ساختاری در جامعه شد و سرانجام بستر و شرایط لازم را برای انقلاب فراهم آورد.

نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی علل دیگری است که در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی سبب ایجاد شکاف و تعارض و سپس شکل‌گیری اعتراضات شد. اختلاف سطح درآمدها در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ رو به افزایش بود. نابرابری اقتصادی در تمامی سطوح رخ داده بود، یعنی علاوه بر اختلاف بین سطوح بالا و پایین جدول توزیع درآمدها، اختلاف سطح درآمد بین شهر و روستا نیز افزایش پیدا کرده بود. جان فوران معتقد است: «سطح زندگی غالب شهرنشین‌ها نسبت به زندگی مردم روستا بهتر بود. با وجود این، اکثریت مردم شهرها به خاطر توزیع نابرابر درآمد تورم و مشکلات دیگر، زندگی راحتی نداشتند و هرچند افزایش درآمدهای حاصله از فروش نفت، در کل، درآمد سرانه را در ایران افزایش داد، اما این افزایش درآمد سطح زندگی همه مردم ایران را بالا نبرد و سهم طبقات پایین جامعه ایران از درآمد ملی رو به کاهش نهاد» (فوران، ۱۳۸۲: ۴۹۱).

آبراهامیان نوع دیگری از نابرابری‌های برنامه‌های رژیم پهلوی را نابرابری‌های منطقه‌ای نامید. وی معتقد است: «در دهه ۱۳۶۰، تهران بیش از نیمی از کارخانه‌ها را به خود اختصاص داده بود؛ در صورتی که مناطق دیگر کشور عقب‌مانده بودند» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۵۳-۵۵۲). به واسطه این اقدامات، نابرابری‌های قومی و طبقاتی و به تبع، شکاف‌ها و تعارض‌های ساختاری در جامعه اتفاق افتاد و به نارضایتی انجامید.

در خصوص نابرابری‌های اجتماعی در رژیم شاه باید گفت که نابرابری طبقات مرفه و کم‌درآمد جامعه بسیار زیاد بود. فرامرز رفیع‌پور می‌نویسد: «حقوق قضایی اجتماعی در زمان شاه نسبت به پایگاه اجتماعی افراد بسیار انعطاف‌پذیر بود و قوانین و هنجارهای رسمی برای قشر بالای جامعه، کمتر لازم‌الاجرا بود. این مسئله برای اقشار متوسط جامعه که در اثر تحولات نوسازی متوقع شده بودند، قابل تحمل نبود و باعث احساس حقارت و محرومیت می‌شد یا اینکه امتیازات اجتماعی که رژیم شاه به آمریکاییان مقیم ایران می‌داد، برای طبقات جامعه ایران بسیار حقارت‌بار بود» (رفیع‌پور، ۱۳۷۵: ۸۵). بنابراین، چنین نابرابری‌هایی در ساختار جدید ایران قابل پذیرش نبود و سبب شکل‌گیری شکاف‌های ساختاری شد که زمینه‌هایی را برای اعتراض و انقلاب به وجود آورد.

به لحاظ سیاسی، نابرابری سیاسی در رژیم شاه بسیار زیاد بود؛ به طوری که امکان مشارکت در کمترین حد و گاهی بی‌اهمیت بود و تصمیمات به‌طور آمرانه از بالا به پایین دیکته می‌شد. پست‌های سیاسی و اقتصادی در دست اعضای خانواده سلطنتی و منسوبان آنها بود و هیچ نوع رقابت سیاسی بین نخبگان رسمی حکومتی و نخبگان خارج از حکومت و قدرت وجود نداشت. به عبارتی، انتخابات مجلس، نمایشی برگزار می‌شد. جواد صباغ جدید در این خصوص می‌نویسد: «عدم مدارا با مخالفان و از بین بردن احزاب و گروه‌های دیگر از جمله جبهه ملی، حزب توده، فداییان اسلام یا تبعید امام خمینی (ره)، همه حکایت از

بسته‌بودن فضای سیاسی و عدم مشارکت گروه‌ها و احزاب و مردم در مسائل سیاسی می‌کرد» (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۱۵۸).

بنابراین در فرایند مقایسه نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین روستاها، مناطق محروم و طبقات کم‌درآمد و متوسط جامعه با طبقات مرفه در مناطق شهری و آمریکایی‌هایی که در ایران مشغول به کار بودند، نوعی احساس محرومیت به‌وجود آمد و خود نوعی شکاف و تعارض ساختاری در دل جامعه به‌وجود آورد. این عوامل، خودبه‌خود زمینه اعتراض را فراهم کرد.

۳. وضعیت ساختاری فرهنگی و مذهبی

جامعه ایران در مقایسه با جوامع دیگر، در زمینه‌های فرهنگی و مذهبی وضعیت خاصی دارد و این وضعیت خاص، وضعیت مساعدی را برای شکل‌گیری حرکت جمعی مردمی و تغییرات بنیادی در زندگی اجتماعی و سیاسی فراهم آورد. نیکی آرکدی جامعه ایران را دارای خصوصیتی می‌داند که نسبت به سایر کشورهای جهان سوم، به‌استثنا چین، انقلاب‌خیزتر می‌کند. وی ایران و چین را کشورهای با هویت فرهنگی طولانی و در چارچوب مرزهای تقریباً مشابهی می‌داند (کدی، ۱۳۷۸، ۲۲۱: ۲۳۸). او هویت ایرانی را گاهی بیش از آنکه در قالب تغییرات ملی ببیند، در قالب تغییرات مذهب شیعه می‌بیند. موضوع دوگانگی خیر و شر در مفاهیم و مضامین شیعه، فراوان در مفاهیمی از قبیل حق و باطل و ظلم و عدل وجود دارد. پس از غیبت طولانی امام مهدی (ع)، شیعیان موقتاً از ادعای قدرت سیاسی خود کم کردند. بعدها با پیدایش سلسله آل بویه، بسیاری از شیعیان که کم‌وبیش مورد تعرض پنهان بودند، به مهاجرت به ایران تشویق شدند. قبل از روی کار آمدن سلسله صفویه، بیشتر مردم ایران سنی بودند (نیازمند، ۱۳۸۳: ۴۵).

در سال ۸۸۰، سلسله صفویه در ایران بر سر کار آمد و شاه اسماعیل، مذهب شیعه را دین رسمی ایران اعلام کرد (نیازمند، ۱۳۸۳: ۴۱). او علمای شیعه را که از سوی رهبران سنی آزار می‌دیدند، به ایران دعوت کرد. بیشتر این علما نیابت شاه اسماعیل را پذیرفتند و سلطه سیاسی و دینی او را مشروعیت بخشیدند. بدین ترتیب، تاریخ ایران از زمان صفویان تا اواخر دوره قاجار، شاهد عرصه اقتدار گفتمان دوگانه‌ای بود که بین دین و دولت تقسیم شده بود. با شکل‌گیری دولت صفوی، فقدان دولت مستقل و قدرتمند ایرانی پس از غلبه اعراب بر ایران، به‌عنوان مهم‌ترین بحران‌هایی که سابقه طولانی هویت ایران را تهدید می‌کرد، برطرف گردید. صفویان با اعلام مذهب شیعه به‌عنوان دین رسمی توانستند اعتقاد شیعی را در چارچوب ایدئولوژیکی برای طرح سیاسی ایجاد هویت ایران تبدیل کنند. صفویان علاوه بر تعیین مذهب شیعه به‌عنوان

دین کشور، شکل قدیمی دولت ایران یا پادشاهی را به کار گرفتند و خود را شاه خواندند (کمالی، ۱۳۸۱: ۵۱).

شکل‌گیری این دولت شیعی، آثار اجتماعی در بر داشت؛ مانند قدرت‌یابی علمای شیعه و پیوند و تعامل آنها با اقتدار سیاسی، نفوذ فراگیر مذهب تشیع در زندگی فردی و اجتماعی مردم ایران و شکل‌گیری نوعی جامعه مذهبی سنتی متشکل از بازاریان و روحانیان شیعه که گروه‌هایی تلقی می‌شدند که در برابر دولت و به‌طور درخور ملاحظه‌ای، مستقل از دولت بودند. این آثار به‌عنوان فرهنگ غالب در ایران تا اواخر دوره قاجار هویت خود را حفظ کرده بود. بنابراین، از دوره صفویه، نوعی ساختار فرهنگی مذهبی شکل گرفت که عناصر آن هویت ملی ایران و مذهب تشیع بود. این ساختار غالب تا اواخر دوره قاجار تداوم داشت، اما از دوره پهلوی و به‌واسطه اقدامات آنان، شکافی در آن به‌وجود آمد و به قول نیکی کدی: «پدیده‌ای به نام دوفرهنگی به‌وجود آمد که ویژگی ممتاز آن، دوگانگی فرهنگی بین فرهنگ طبقات ممتاز و نخبگان با طبقات محروم و توده مردم بود» (کدی، ۱۳۶۹: ۲۷۵).

بعد از سفر رضاخان به ترکیه، وی ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی و مذهبی جامعه ایران را طرد کرد و برای ورود الگوها و ارزش‌های رفتاری و اخلاقی غربی کوشید. این روند در دوران محمدرضا ادامه پیدا کرد و الگوهای جامعه غربی در جامعه ایران فراگیر شد (کدی، ۱۳۶۹: ۲۷۵). در چنین وضعیتی، نوعی دوفرهنگی در جامعه ایران رواج پیدا کرد. در فرهنگ و اخلاق طبقات بالانشین و مرفه جامعه، خواندن رمان‌های غربی و نصب تصاویر هنرمندان و قهرمانان غربی در منازل و سالن‌ها، نشانه تجدید و پیشرفت بود و آنچه رنگ مذهبی و ایرانی و فرهنگ ملی داشت، نشانه عقب‌ماندگی. مارک جی گازریورسکی معتقد است: «به همان میزان که طبقه بالا و متوسط جدید، غرب‌گرا شدند و رفتار آنان با ارزش‌های ایرانی و اسلامی تفاوت داشت، طبقه پایین و متوسط سنتی، خاندان سلطنتی و طبقه بالا را غیراخلاقی و غیراسلامی می‌دانستند. در پی چنین وضعیتی، شکاف و تعارض فزاینده‌ای میان ارزش‌ها و عادات اجتماعی بخش نوین و غرب‌گرا و بخش‌های سنتی ایران به‌وجود آمد. این امر، مایه بیگانگی بخش سنتی از بخش نوین جامعه می‌شد» (گازریورسکی، ۱۳۷۳: ۴۰۹-۴۰۷).

در کنار چنین وضعیتی، حضور گسترده آمریکا در ایران و تلقی این حضور به‌عنوان نوعی تهاجم هویتی، مردم ایران را بر آن داشت تا به تأثیر از فرهنگ ملی و مذهبی خودشان و جنبه‌های حق‌طلبانه فرهنگ تشیع به حسی قوی برای حفظ وحدت و ارزش‌های فرهنگی خودشان دست پیدا کنند و دست به اقدام جمعی و اعتراضی و انقلاب بزنند. بنابراین، اقدامات دولت پهلوی سبب فعال‌شدن عوامل تنش‌خیز و شکل‌گیری شکاف‌ها و تعارض‌های عظیم در ساختارهای جامعه ایران شد و این شکاف‌ها و تعارض‌ها سبب ایجاد فشارها و کنش‌های زیادی در مؤلفه‌های زندگی اجتماعی ایران شد. از آنجایی که در صورت

ایجاد شکاف و تعارض در هر جامعه، خودبه‌خود فشارها و تنش‌های ساختاری زیادی به زندگی اجتماعی آن جامعه وارد می‌شود و به تبع، باورهایی در جامعه برای شناخت منابع این فشارها و ارائه‌الگویی برای ازبین‌بردن این فشارها شکل می‌گیرد، بعد از ایجاد شکاف و تعارض در جامعه ایران، الگوها و باورهای متعددی شروع به شناخت منابع شکاف‌ها و تعارض‌ها و ارائه‌الگوی مناسب برای زندگی آینده می‌کردند. این الگوها عبارت بودند از الگوهای لیبرالیستی، سوسیالیستی، مارکسیستی، ناسیونالیستی و اسلام شیعی.

در بین الگوهای مذکور، اسلام شیعی سابقه طولانی در فرهنگ و تمدن جامعه ایران داشت و یکی از پایه‌های گفتمان سنتی ایران محسوب می‌شد. بنابراین، رژیم سابق سعی داشت آن را به حاشیه براند. با این حال، با توجه به محتوای درونی‌اش و به قول جواد صباغ جدید «برخورداری از بیان و قالب مأنوسش برای مردم» (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۲۱۳)، توانست به‌عنوان الگوی تعمیم‌یافته‌تر که آینده‌بهتری برای مردم ارائه می‌دهد، خود را به‌عنوان ایدئولوژی انقلابی فراگیر به مردم بقبولاند. تحلیل وقایع تاریخی و شخصیت‌های شیعی، به‌ویژه امامان شیعه و شهادت آنان، به‌منزله نمادها و نمونه‌های مبارزه علیه ظلم و حکومت‌های استبدادی مطرح می‌شدند. امام خمینی با تحلیل قیام امام حسین(ع)، راه مبارزه با حکومت شاه را به مردم معرفی می‌کرد (برای مطالعه، مدنی، ۱۳۶۹: ج ۲).

در قرائت‌های انقلابی که توسط امام خمینی و دکتر علی شریعتی از حادثه عاشورا صورت می‌گرفت، امام حسین(ع) مظهر آزادگی، شجاعت، سعه‌صدر و مبارزه با ظلم معرفی می‌شد. به‌طور کلی، باورهای مذهبی و دینی که امام خمینی و دکتر شریعتی عرضه می‌کردند، دارای ویژگی‌های زیر بود: معنویت‌گرایی، کمال‌گرایی، قرب الهی، عدالت‌خواهی و نفی نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی، دفاع از محرومان، مبارزه با استعمار و استثمار و به‌رسمیت‌شناختن حقوق ملت‌ها، آزادی‌خواهی، استفاده از عقل بشری برای پیش‌برد امور و فهم تعالیم اسلامی و الهی.

در نهایت، به‌دلیل وجود چنین ویژگی‌هایی در امام خمینی(ره)، ایشان الگوی مبارزه با ظلم و الگوی عملی اسلام و مبارزه علیه رژیم پهلوی شناخته شد. براین‌اساس بود که اسلام به‌عنوان الگوی تعمیم‌یافته به رهبری امام خمینی(ره)، زمینه مساعدی را برای بسیج عمومی و اقدام جمعی و مبارزه با حکومت پهلوی به‌دست آورد (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۲۱۷؛ اخوان مفرد، ۱۳۸۱: ۱۸۵).

در کنار پذیرش اسلام شیعی به‌عنوان الگوی عمومی برای اقدام جمعی و اعتراض، عوامل دیگری این اقدام جمعی و اعتراض را سرعت بخشیدند. این عوامل تسریع‌بخش باعث تحکیم و عینیت‌بخشی به اسلام و نمایان کردن ضعف و ظلم رژیم پهلوی شدند. درنتیجه، در شکل‌گیری انقلاب اسلامی مؤثر بودند. عوامل زیر در شکل‌گیری اقدام جمعی و اعتراض مردمی مؤثر بودند: حمله نیروهای رژیم به مردم قم و طلاب فیضیه در بهمن ۱۳۴۱، سخنرانی توهین‌آمیز محمدرضاشاه در سال ۱۳۴۱ در قم، حمله مأموران رژیم با لباس مبدل به مدرسه فیضیه در

فروردین ۱۳۴۲، دستگیری امام خمینی(ره) در خرداد ۱۳۴۲ که سبب قیام سراسری ۱۵ خرداد شد، سخنرانی امام خمینی(ره) در آبان ۱۳۴۳ علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون، انتشار مقاله احمد رشیدی مطلق و درج سخنان توهین‌آمیز درباره امام خمینی(ره)، حادثه جمعه خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و فرار شاه از ایران در دی ۱۳۵۷ (نیازمند، ۱۳۸۳: ۶۰-۵۷).

باتوجه‌به آنچه گفته شد، عوامل تسریع‌بخش عواملی هستند که باعث تحکیم و حقانیت‌بخشی به الگوهای تعمیم‌یافته شده و به واسطه آنها ضعف و بی‌عدالتی نظام سیاسی مشخص می‌شود. این عوامل، جامعه را به سمت بسیج جمعی و سپس اعتراض عمومی هدایت می‌کند. در واقع، پس از اینکه تعارض‌ها و شکاف‌های ساختاری در جامعه نمایان گردد و بی‌عدالتی‌ها در تمام ساختارها آشکار و زمینه‌هایی برای حرکت جمعی و اعتراض فراهم شود، این عوامل تسریع‌بخش هستند که روند اعتراضی و حرکت جمعی را سرعت می‌بخشند؛ ولیکن این حرکت جمعی برای سرعت‌بخشیدن به روند اعتراض، به سازمان‌دهی و رهبری نیازمند است. این دیگر نقش امام خمینی(ره) بود که با تأکید بر الگوی عمومیت‌یافته بتواند مردم را در اعتراض و حرکت جمعی، سازمان‌دهی و رهبری کند. همان‌گونه که تحلیلگران انقلاب اسلامی اذعان داشته‌اند، انقلاب ایران، انقلاب مردمی برای سرنگونی رژیم پهلوی بود (فوران، ۱۳۸۲: ۵۷۶). در این انقلاب، روحانیان مبارز نقش سازمان‌دهی و رهبری، بازاربان رگ اقتصادی، روشن‌فکران و دانشجویان نقش زمینه‌سازی و آگاهی‌بخشی و طبقات کارگر و محروم نقش نیروهای خط‌شکن جنبش انقلاب را برعهده داشته‌اند (صباغ جدید، ۱۳۸۶: ۲۴۵).

انقلاب اسلامی ایران از نظر سازمان‌دهی دارای تشکیلات هیئتی بود (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۲۶۷) و علاوه بر تشکیلات هیئتی و شبکه روحانیت، نقش سنت‌های مذهبی در ایران، مساجد، نقش امام خمینی(ره) و کارکرد نوار کاست، عوامل کلی در شکل‌دهی به حرکت مردمی بوده‌اند. امام خمینی(ره) تحول اساسی در فقه سیاسی شیعه به‌وجود آورد. وی به چهره مرجعیت شیعه چهره‌ای انقلابی و مبارز بخشید، نظریه ولایت فقیه را بسط داد و بر ضرورت تأسیس حکومت اسلامی تأکید کرد. نقش نوار کاست در گسترش اسلام شیعی انقلابی بسیار مهم بود؛ زیرا همگان نه می‌توانستند اعلامیه‌ها را بخوانند و نه می‌توانستند همیشه در کنار رهبران ایدئولوژی‌ها حاضر باشند. بنابراین، استفاده از این ابزار بسیار مهم بود.

در کنار موضوع سازمان‌دهی انقلاب، نقش رهبری انقلاب و سازمان‌دهی آن بسیار مهم است. نقش امام از نقطه آغازین در سال ۱۳۴۲ تا زمان به ثمر نشستن آن، انکارناپذیر است و بیشتر محققان، نقش تعیین‌کننده ایشان را در انقلاب تأیید کرده‌اند. امام قبل از هر چیز به پی‌ریزی مقدمات انقلاب اقدام کرد. وی باتوجه‌به قواعد فقهی و عقلی و نوشتن کتاب *کشف‌الاسرار*، پی‌ریزی مقدمات انقلاب و مبارزه نظری با رژیم پهلوی را از سال ۱۳۲۳ شروع کرد. مطابق نظر امام لازم بود علمای اسلام و فقها نسبت به تشکیل حکومت اسلامی، احساس

تکلیف و مسئولیت کنند. وی از سال ۱۳۴۲، آشکارا وارد مبارزه علنی با رژیم شاه شد (نیامند، ۱۳۸۳: ۵۵).

رهبری مبارزه علیه رژیم شاه، به‌طور عملی در وجود امام تجلی یافت و از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، رهبر بلامنازع جنبش بود؛ ولی از لحاظ تاریخی، مبارزه امام بیش از سی سال سابقه تاریخی دارد. امام هم شهریور ۱۳۲۰ و هم قضیه ملی شدن صنعت نفت را فرصت‌هایی برای براندازی رژیم سلطنتی و ایجاد حکومت اسلامی می‌دانستند (امام خمینی، ج ۳: ۳۸۲).

همچنین امام با تشکیل مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۷، محاکمه و اعدام اعضای فداییان اسلام و تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالفت کرده‌اند که همگی سابقه تاریخی مبارزه ایشان با رژیم پهلوی را نشان می‌دهد. قاطعیت و سازش‌ناپذیری امام، یکی از ویژگی‌های وی در رهبری جنبش انقلاب بود. محمدرضا حکیمی درباره نقش قاطعیت رهبری امام می‌گوید: «یکی از عظیم‌ترین عناصر پیروزی این انقلاب، قاطعیت امام بود؛ قاطعیتی که بارها برای دیگر دست‌اندرکاران مبارزات سیاسی نگرانی آفرید و آنان را متزلزل ساخت» (حکیمی، ۱۳۸۹: ۱۶۸). باری روبین در همین خصوص معتقد است: «اگر رهبری انقلاب ایران به دست آیت‌الله خمینی نبود و اگر این سرسختی و انعطاف‌ناپذیری او نبود، انقلاب ایران به احتمال زیاد به سقوط شاه نمی‌انجامید» (روبین، ۱۳۶۳: ۱۹۷).

در نهایت، چیزی که سبب پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) و با جهان بینی اسلامی شیعی شد، ناتوانی دستگاه کنترل اجتماعی یا دستگاه سرکوب رژیم شاه بود. رژیم شاه به‌رغم برخورداری از ماشین سرکوب، نتوانست آن را به نحوی مؤثر در سرکوب جنبش انقلاب مردم ایران به کار گیرد و این ارتش در آخرین روزهای عمر این رژیم، بی‌طرفی اختیار کرد. فرار سربازان از پادگان، خودداری آنها از تیراندازی، اعلام همبستگی گروهی از نظامیان با انقلاب و رهبری آن، اعلام بی‌طرفی ارتش، همگی قبل از پیروزی انقلاب حادث شد و ناتوانی ماشین نظامی رژیم در سرکوب جنبش انقلاب را نمایان ساخت.^۱ بازماندگی دستگاه سرکوب شاه، خود دلایل عمده‌ای داشت که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

نتیجه‌گیری

جامعه ایران قبل از انقلاب دارای ساختارهای متعددی بود. اقدامات دولت پهلوی باعث فعال شدن عوامل تنش خیز درون این ساختارها شد. به‌واسطه فعال شدن عوامل تنش خیز، این ساختارها دچار تعارض و شکاف گردید. این شکافها و تعارضها زمینه ساختاری مطلوبی را

۱. برای مطالعه بیشتر: لطفیان، ۱۳۸۰: ۳۲۲؛ زونیتس، ۱۳۷۰: ۴۹۶؛ و نراقی: ۱۳۷۲، ۱۵۴.

برای شکل‌گیری حرکت یا جنبش جمعی در ایران فراهم کرد و سبب تکوین نیروهای اجتماعی و سپس نارضایتی و تضاد منافع گردید و فشارهای زیادی به جامعه ایران و نیروهای اجتماعی آن وارد کرد. این فشارها در نهایت سبب ایجاد و درک محرومیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی توسط نیروهای اجتماعی در ایران شد و وضعیت مطلوبی برای جنبش انقلابی به وجود آورد. در پی آن، مردم ایران، اسلام شیعی انقلابی را به رهبری امام خمینی (ره)، به عنوان باور پذیرفتند؛ باوری که وضعیت شکاف‌ها و تعارض‌های ساختاری را نامطلوب و ظالمانه اعلام و وضعیت خوبی را در آینده برای آنان ترسیم می‌کرد.

به دنبال این رویه، برخی عوامل تسریع‌کننده از قبیل حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و مقاله توهین‌آمیز روزنامه اطلاعات و شهادت مصطفی خمینی، به تثبیت اسلام شیعی انقلابی و به تبع، تسریع در شکل‌گیری حرکت جمعی و جنبش انقلاب انجامید. در پی آن، برگزاری هیئت‌های مذهبی و هماهنگی شبکه مساجد و روحانیان، ضبط نوارهای کاست و نقش ممتاز رهبری امام خمینی (ره)، امکان بسیج، سازمان‌دهی و رهبری نیروهای انقلابی را فراهم کرد. در نهایت، ناتوانی دستگاه سرکوب و نیروهای نظامی رژیم محمدرضا در سرکوب مردم و قدرت امام خمینی (ره)، علما و نیروهای انقلابی باعث پیروزی انقلاب اسلامی ایران شد.

منابع

الف) فارسی

۱. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۸) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
۲. افضل‌ی، رسول، (۱۳۸۶) دولت مدرن در ایران، قم، دانشگاه مفید.
۳. اخوان مفرد، رضا، (۱۳۸۱) ایدئولوژی انقلاب ایران، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۴. اسملسر، نیل، (۱۳۸۰) تئوری رفتار جمعی، ترجمه رضا دژکام، تهران، یافته‌های نوین.
۵. حکیمی، محمدرضا، (۱۳۸۹) تفسیر آفتاب. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۶. رواسانی، شاپور، (۱۳۷۲) دولت و حکومت در ایران، تهران، شمع زبان کتاب.
۷. ریکاردو، دیوید، اصول اقتصاد سیاسی و مالیات ستانی، ترجمه تیموری، فصل ۲، ۳ و ۵.
۸. روبین، باری، (۱۳۶۳) جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، چاپ اول، انتشارات آشتیانی.
۹. زیباکلام، صادق، (۱۳۷۲) مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، روزنه.
۱۰. زارع، عباس، (۱۳۷۹) آخرین انقلاب قرن، قم، ج ۱.

۱۱. زونیتس، ماروین، (۱۳۷۰) شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زندی و بتول سعیدی، تهران، نشر نور.
۱۲. شکاری، عبدالقیوم، (۱۳۷۹) نظریه دولت تحصیل دار و انقلاب اسلامی، تهرانریال، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۳. صباغ جدید، جواد، (۱۳۸۶) انقلاب اسلامی ایران جنبشی معطوف به ارزش، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۴. عضدانلو، حمید، (۱۳۸۶) آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، تهران، نی، چاپ دوم.
۱۵. فوران، جان، (۱۳۸۲) مقاومت شکننده، احمد تدین، تهران، چاپ چهارم، رسا.
۱۶. رفیع پور، فرامرز، (۱۳۷۵) توسعه و تضاد، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۷. _____، (۱۳۷۸) آناتومی جامعه، مقدمه ای بر جامعه‌شناسی کاربردی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۸. گولد، جولیس و کولب، ویلیام ل.، (۱۳۷۶) فرهنگ علوم اجتماعی، مصطفی ازکیا و دیگران، تهران، چاپ اول، مازیار.
۱۹. گازیوروسکی، مارک جی، (۱۳۷۳) سیاست خارجی آمریکا و شاه، ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران، جمشید زنگنه، تهران، رسا.
۲۰. کوئن، بروس، (۱۳۸۴) مبانی جامعه‌شناسی، غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل، تهران، چاپ شانزدهم، سمت.
۲۱. کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۸۱) نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، علیرضا طیب، تهران، چاپ دوم، قومس.
۲۲. _____، (۱۳۷۲) اقتصاد سیاسی ایران. محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، پاپیروس.
۲۳. کدی، نیکی آر، (۱۳۶۹) ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم.
۲۴. _____، (۱۳۷۸) چرایی انقلابی شدن ایران، متین، شماره ۲.
۲۵. لطفیان، سعیده، (۱۳۷۸) ارتش و انقلاب اسلامی ایران، تهران، چاپ اول مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران.
۲۶. موسوی خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ج ۱ و ۳.
۲۷. مدنی، جلال‌الدین، (۱۳۶۹) تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۸. کمالی، مسعود، (۱۳۸۱) جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر، تهران، باز.
۲۹. نیازمند، رضا، (۱۳۸۳) شیعه در تاریخ ایران، تهران، حکایت قلم نوین.
۳۰. نراقی، احسان، (۱۳۷۲) از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، رسا.
۳۱. وبر، ماکس، (۱۳۷۴) اقتصاد و جامعه، عباس منوچهری و مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران، مولی.
۳۲. وحدت، فرزین، (۱۳۸۲) رویارویی فکری ایران با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران،

